



تفسیر آه: مجموعه اشعاری درباره زندگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: ملکیان، محمدحسین، 1364 -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر آه: مجموعه اشعاری درباره زندگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام / محمدحسین ملکیان؛ به سفارش معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر: مشهد: آستان قدس رضوی، معاونت تبلیغات اسلامی، 1398.

مشخصات ظاهری: 96ص.

شابک: رایگان: 7-95-6090-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

عنوان دیگر: مجموعه اشعاری درباره زندگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام.

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14

موضوع: Persian poetry -- 20th century

موضوع: شعر مذهبی فارسی -- قرن 14

موضوع: Religious poetry, Persian -- 20th century



شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. معاونت تبلیغات اسلامی

Astan Qods Razavi. The Islamic Propagation: شناسه افزوده:
Department

رده بندی کنگره: PIR8223

رده بندی دیویی: 62/1 فا8

شماره کتابشناسی ملی: 5709667

وضعیت رکورد: فیا

عنوان: تفسیر آه

شاعر: محمد حسین ملکیان

به سفارش: معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی

تهیه و تولید: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

ویراستار محتوایی: زینب سادات حسینی

ویراستار زبانی و صوری: سیده منصوره رضوی و زینب سادات حسینی

ارزیاب علمی: حجت الاسلام والمسلمین جواد محدثی



طراح جلد: سیدحسن موسی زاده

صفحه آرا: محمود بازدار

ناشر: معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی (زائر رضوی)

چاپخانه: مؤسسه فرهنگی قدس

نوبت چاپ: اول، 1398

شمارگان: 5000

شابک: 978-622-6090-95-7

قیمت: 70000 ریال (غیرقابل فروش)

نشانی: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی، بین باب الهادی (علیه السلام) و صحن غدیر، پلاک 183، مدیریت فرهنگی.

صندوق پستی: 91735-351

تلفن: 051-32002567

سامانه پیامکی دریافت پیشنهادها و انتقادات: 3000802222

حق چاپ محفوظ است.



ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دعای مطالعه

«اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ وَأَكْرِمْنِي بِنُورِ الْفَهْمِ اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عُلُومِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.» (1) (خدایا، مرا از تاریکی های وهم خارج کن و به نور فهم گرامی ام بدار. خدایا، درهای رحمت را به روی ما بگشا و خزانه های علومت را برایمان باز کن؛ به مهربانی ات، ای مهربان ترین مهربانان!)

ص: 2

1- . عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای مطالعه.

تقدیم به ارواح قدسی ائمه معصومین علیهم السلام، به ویژه مولا و مقتدای زمان، حضرت بقیها للها لعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ شهدای انقلاب اسلامی و دفاع مقدس؛ مدافعان مظلوم

حرم اهل بیت و زائران آستان ملکوتی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

ص: 3

تفسیر آه

محمدحسین ملکیان

ص: 4

فهرست

تصویر



فهرست

۷.....	مقدمه‌ای بدون مقدمه!
۱۰.....	چشم روشنی
۱۲.....	پرچم صلح
۱۳.....	سلام
۱۶.....	حرف آخر
۱۷.....	آسمان بلند
۱۹.....	هم برکه، هم دریا
۲۱.....	دیوار حاشا
۲۳.....	قرآن فاطمه
۲۵.....	ظرف غسل
۲۶.....	بیمار و پرستار
۳۰.....	شکاف
۳۲.....	برگ آخر
۳۳.....	ترازو
۳۴.....	کوثر
۳۵.....	یا کریم!
۳۶.....	صلح معنای دیگری دارد
۳۷.....	یک کف دست آب
۳۹.....	ناخدا حسین
۴۱.....	واویلا لای لای
۴۳.....	بوی سیب
۴۵.....	پهلوان روضه خوان ها
۴۶.....	عبایش
۴۸.....	روضه سربسته
۵۲.....	ماه رو
۵۳.....	هیئات!



ص: 5

تصویر



۵۴	نشان حرمله
۵۵	انتخاب
۵۶	صبح صادق
۵۸	«زینب، زینب...!»
۵۹	سر که می‌رسد
۶۳	از چشم زینب
۶۵	سوغات
۶۷	دو بام و یک هوا
۶۹	گره کور
۷۱	شمس خراسانی
۷۳	ضمانت
۷۴	باب‌الرضا
۷۵	باب‌الجواد
۷۷	مهمان‌پذیر منتخب
۷۸	شاه‌کلید
۷۹	صحن مجاور
۸۳	روضه‌باز
۸۶	کافی نیست
۸۸	همسایه
۹۰	رضاجان
۹۲	عَلَم
۹۳	شاه‌راه
۹۸	آینه‌گردان
۱۰۱	پدرِ خاک
۱۰۵	نقطه‌پرگار
۱۰۹	کتابنامه
۱۱۰	مسابقه فرهنگی



ص: 6

مقدمه ای بدون مقدمه!

با گذشت یک دهه شاعری و تجربه کردن غالب درونمایه های شعری از جمله عاشقانه، مذهبی، اجتماعی، سیاسی، دفاع مقدس و... اکنون شاید عاشقان هایم مخاطبان زیادی داشته باشند یا سروده های اجتماعی ام از پنجره صداوسیما و حنجره دوستان هنرمندم شنیده بشوند. شاید در حوزه ادبیات پایداری و شعر دفاع مقدس به حد کافی چهره شناخته شده ای باشم یا سیاست را لااقل در شعر، در برابر دیانت به زانو در آورده باشم و شاید هم نه! هرچند شاید هیچ وقت، هیچ یک از این درونمایه ها را برای شاعری کنار نگذارم...

اما از تمام شایدوبایدها که بگذریم، یک نکته را خوب فهمیده ام: آنچه به من آبرو بخشید، شعر آیینی بود.

شاعر آیینی از منظر مخاطبان، یک انسان به تمام معناست. شخصیتی است که قبل از شاعری یا از قبل شاعری، به انسان تبدیل شده است: انسانی پاک و زلال، سربلند و سربه زیر، افتاده و دستگیر و...؛ اما دریغ از من! منی که همچنان با شعر، رام نشده ام!

کتاب پیش روی شما مخاطب عزیز، قصد دارد به شرط توفیق، بهان های باشد هرچند کوچک، برای چشیدن جرعه ای از دریای بی کران معرفت آل الله. تفسیر آه می خواهد دست کم به اندازه یک مصراع، در دلتان جایی برای خود دست و پا کند. با هر سطری دلتان لرزید، در حق همه عزیزانی که در تهیه این کتاب زحمت کشیده اند، دعا بفرمایید!



ص: 7

از تمام آنچه نوشته ام و خواهید خواند،

در حسرت یک مصرع پرواز بلند است

مجموعه برهم زده بال و پر من (1)

محمدحسین ملکیان

ص: 8

1- .بیتی از صائب تبریزی.

هرچه از او بنویسیم و بگوییم، کم است

شعر خیلی بشود، نقش و نگار حرم است

ص: 9

چشم روشنی

پس خدا قرار را به خلقت جهان گذاشت

«حا» و «میم» را در ابتدای داستان گذاشت

«هَلْ أَتَى عَلَى الْ...» به چهره علی نگاه کرد



با علی، هر آنچه را که داشت، در میان گذاشت

با علی، چقدر حرف های عاشقانه داشت

سوره ای سرود و نام سوره را «دخان» گذاشت

وعدۀ بهشت داد و دید صبر ما کم است

در نجف، بهشت را برای دوستان گذاشت

میزبان... چه میزبان لایقی ست این علی

رزق بچه هاش را جلوی میهمان گذاشت!

میهمان... چه میهمان عاشقی ست این علی

چشم روشنی ليله المبيت، جان گذاشت

ص: 10

چشم ها... چه چشم های نافذی ست با علی

در عرب، که غیر از او دو تیر در کمان گذاشت!؟

از تنور و آسیاب خانه اش خدا گواه

نان اگر درست شد، برای این و آن گذاشت



کعبه، ذوالفقار، فرقِ سر: خدا به یک شکاف

در مسیر رفت و آمد علی نشان گذاشت

دست معجز پیامبر شکافت ماه را

امتداد آن مسیر را در آسمان گذاشت

اول بهار بود، یاس خانه علی

غنچه زد که گل کند؛ ولی مگر خزان گذاشت!؟

ص: 11

پرچم صلح

گفتند پاسخ «ارنی»، «لن ترانی» است

با او ولی قرار، قراری نهانی است

بیهوده نیست عالم و آدم دچار اوست

در خشم نیز شهره به شیرین زبانی است

زاهدترین خلق خدا وقت پیری است

عابدترین خلق خدا در جوانی است



با اهلِ مهر، دوستی اش جاودانه است

با اهلِ کینه، پیشه او مهربانی است

قرآن او بلیغ تر از هر قصیده ای ست

آن هم دمی که شغل عرب شعرخوانی است

در دوره ای که جنگ جهانی ست کار خلق

قربان او که پرچم صلحش جهانی است

هفتاد نسل من به همین سطر دل خوشیم

سلمان که از پیامبر است، اصفهانی است

ص: 12

سلام

خدا گذاشته جبریل را دعاگوی جانش

سلام پاک خدا بر محمد و پدرانش

درود باد بر آن کس که کس در عالم امکان

به درک او نرسیده ست حدّ حدس و گمانش



همان کسی که خدا موقع حساب عمل ها
برای بخشش ما خیره می شود به دهانش
همان کسی که به نرمی، قدم گذاشت به دنیا
به لرزه آمده اما «مدائن» از هیجانش
همان که مادر من با دعای صدصلواتش
به وقت حادثه، پوشانده جوشنی به جوانش
مقدم است به هر شاعری، مدیحه سرایش
تراز ارزش هر مجلسی ست مرثیه خوانش
مقدمه ست برای کلام، حرف و حدیثش
مقدم است برای کلام، نام گرانش

ص: 13

جهان بهانه خلق محمد است؛ و گرنه
نداشت ارزشِ بودن، جهان و هرچه در آنش
جهان یتیم کهنسال اوست از دم خلقت



محمد است پدر، خلق نیز طفل دوانش

هر آن که شوکت این نسل را بریده، بخواند

به حکم سوره کوثر بریده باد زبانش!

هر آن که با صلواتی در دکان بگشاید

گشوده است دلا رزق را به روی دکانش

که صخره کف دریاست، جیره خوار وجودش

و زنده گرمش، کرم کوچکی که میانش

به آن که سنگ به دندان او زده ست، بگویند

دعا نموده محمد به حال سفره نانش

محمد است چنین و محمد است چنان و

بهانه ای ست برای غزل، چنین و چنانش

چه می شود بنویسم از اعتدال محمد؟

که ناتوان شده سعدی به وصف سرو روانش



دعا به حال دل مؤمن است طرز نگاهش

کلید قفل دل کافر است طرز بیانش

کسی که هرچه بگویم از او کم است، چه گویم؟

کرامتی ست عیان؛ پس چه حاجتی به بیانش

سلام من به کجا می رسد که هست دمام

خدا درودفرست و ملک سلام رسانش

ص: 15

حرف آخر

میان باطل و حق باز هم مجادله شد

گذاشت پا به میان عشق و ختم قائله شد

محمد آمد و اهل کساء را آورد

ورق ورق کتب کفر، برگ باطله شد

محمد آمد و با پنج پاسخ محکم

جواب گوی هزاران هزار مسئله شد



چه دید اُسقف نجران درون انجیلش
که بین راه، پشیمان از این معامله شد
خدا به خلق جهان حرف آخرش را زد
و حرف آخر او آیه مباهله شد

ص: 16

آسمان بلند

فقط کافی ست تا احمد بچرخاند زبانش را
خدا بر خاک می اندازد آنی آسمانش را
گمانش را نکن بشناسی او را، این گمان روزی
مرا برده ست آنجا که نمی کردم گمانش را
محمد را خدا بر عرش برد و بعد از آن برداشت
برای آنکه نااهلی نیاید، نردبانش را (1)
سلیمان عرشِ زیر پای احمد را اگر می دید
نمی انداخت دیگر زیر پا فرس روانش را



کتاب بسته ای در عالم امکان نخواهی یافت

که قبلاً وا نکرده احمدِ اُمّی میانش را

سخنرانان عالم لال می مانند از حیرت

اگر او رو کند یک گوشه از فنّ بیانش را

چنان بر حق سخن می گوید و گفتار خوش دارد

که قربان می رود هم دوست، هم دشمن، دهانش را

ص: 17

1-1- براساس بیتی از شاپور تهرانی: «به دامت نرسد دست کس که جلوۀ ناز تو را به بام
فلک برد و نردبان برداشت

کدامین شاه را دیدی گدای او نباشد؟ ها؟!

که با سگ نیز قسمت کرده حتی قرص نانش را

خدا رحمت کند تا هست دنیا، دوستانش را

خدا لعنت کند تا هست عقباً، دشمنانش را

دریغ آن دم که زهرا «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا» را



شنید و گریه کرد و نصفه ونیمه اذانش را...

ص: 18

صبح غدیر آمد که برخیزند خلق از خواب

یک عده از بغض علی دیشب نخوایدند

هم برکه، هم دریا

من ماجرا را خوب یادم هست؛ چون کاروان ما جلو تر بود

پیکی رسید و گفت: «برگردید!» دستور، دستور پیمبر بود

چرخید سرهای شترها مان؛ چون با محمد بود دل هاما

فرمان بری از حرف پیغمبر، با حج برای ما برابر بود

خیل عظیم حج گزاران را گرد درختانی کهن دیدیم

کار بنای سایه بان ها با عمار و سلمان و ابوذر بود

زنگ شترها از صدا افتاد، از دشت حتی رد نمی شد باد

راوی به حرف خویش پایان داد؛ یعنی محمد روی منبر بود

«الْيَوْمُ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَ...» (1) «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ عَلِيٌّ مَوْلَاهُ...» (2)



بانگ رسایی داشت پیغمبر، هر چند بعضی گوش ها کر بود

ص: 19

1- [1] نک: مائده، 3.

2- [2] اشاره به این فرموده پیامبر اکرم؟ ص؟ در غدیر خم: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»
(محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج 1، ص 420).

آن ها که می دیدند، می خواندند از چشم پیغمبر مرادش را

آن ها که نشیندند، می دیدند در دست او دست برادر بود

هم بر که، هم دریا شهادت داد؛ هم طور، هم سینا شهادت داد

حتی شن صحرا شهادت داد، حکم ولایت دست حیدر بود

از خندق و از بدر تا خیبر، تا لحظه آخر که در بستر...

از ابتدا حرف از ولایت بود؛ آری، ولایت حرف آخر بود

ص: 20

دیوار حاشا

به جا آورد پیغمبر توکلا و تبراً را



همین که بین مردم برد بالا دست مولا را

چه دستی بود آن دستی که بالا برد پیغمبر!

همان دستی که خود جا داد در آن، دست زهرا را!

کدامین دست؟ آن که در هوا چرخاند خبیر را

کدامین دست؟ آن که روی خاک انداخت بت ها را

همان دستی که پشت پا به دنیا زد که نفروشد

به نان گرم و آب سرد دنیا، فیض عبقرا را

همان دستی که میزان کرد شاهین ترازو را

که بالا برد پایین را و پایین برد بالا را

همان دستی که کشف علم و ستر عیب کرد؛ آری

که پیدا کرد پنهان را و پنهان کرد پیدا را

که بالا رفت اگر، با تیغ بالا رفت در میدان

که غالب بود با شمشیر و بی شمشیر، دعوا را



که هر انگشت آن، «گنجینه الاذکار» و هر بندش
کلیدی بود از یک باغ جنت، اهل تقوا را
که کف بین های عالم مانده حیران در خم خطش
که جز شخص محمد، کس نخواند این خط خوانا را
علی را بر جهانی مرتفع آورد پیغمبر
و در واقع گرفت از جمعیت، دیوار حاشا را
و جبریل امین هم بوسه زد روز غدیر خم
به دستانی که روزی عده ای بستند آن ها را!

ص: 22

قرآن فاطمه

هستی شده ست در ازل از آن فاطمه
هستی که نیست در خور ایمان فاطمه
چرخ فلک که مات جلالش من و توایم
دستاس کهنه ای ست به دستان فاطمه



آوردن پیام الهی بهانه بود

جبریل بود در طلب نان فاطمه

گفتیم شور عشق کجا یافت می شود؟

کردند اشاره ای به نمکدان فاطمه

هرگز فقیر نیست، یتیم و اسیر نیست

هر کس که وعده ای شده مهمان فاطمه

پیغمبر خدا به علی گفت: فاطمه

جان من است، جان تو و جان فاطمه!

آمد چه تیرها به هوای علی؛ ولی

فوراً کمانه کرد به فرمان فاطمه

ص: 23

والله نیست هیچ کسی جز خود علی

منظور آیه آیه قرآن فاطمه

با اینکه دست خلق به دامان این علی ست



دست خودِ علی ست، به دامانِ فاطمه
در روزه داریِ علی و ما تفاوتی ست
ماه علی ست صورت پنهانِ فاطمه!
پیدا است بندِ زندگیِ این دو محکم است
از وصله های جامهٔ ارزانِ فاطمه
کشور گشاست، کار گشا نیست تیغ زور
ایرانیان شدند مسلمانِ فاطمه
در عاقبت، مراجع دین تازه می شوند
شاگردِ کودکانِ دبستانِ فاطمه
ما را نظر به لطفِ نه چندانِ غیر نیست
ما را بس است لطفِ دوچندانِ فاطمه
لطفی کن ای خدا که بگوییم روز حشر
پاسخ به «هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ» (1) فاطمه!



1- . انسان، 1.

ظرف عسل

به غیر عشق علی، پس زدیم هر هوسی را
فقط نه ما که علی محو خویش کرده بسی را
برای مدح علی، شعر دست و پا زده عمری
چرا که ظرف عسل نمله می کند مگسی را
اگر که ذکر علی دم به دم نبود در عالم
نبود هیچ امیدی به بازدم نفسی را
ندوخته ست یقین چشم بر ردای خلافت
کسی که وصله نماید لباس مندرسی را
فقیر، آن که نخورده ست آب ودانه ای از او
اسیر، آن که رها می کند چنین قفسی را
گناهکارترین و امیدوارترینیم
بین گماشته بر ما خدا چه دادرسی را!



به کوفیان حرجی نیست؛ چون که مسجدشان هم

به جز علی، نشکسته نماز هیچ کسی را

ص: 25

بیمار و پرستار

دم به دم فاطمه با هر قدمش گفت: «علی»

چه مبارک قدمی و چه مبارک غزلی!

همه گفتند: «عَلِيٌّ بَشَرٌ كَيْفَ بَشَرٍ» (1)

و علی گفت که «زَهْرًا بَشَرٌ كُفُوٌ عَلِيٍّ!»

کیست زهرا؟ همه گفتند: همانند علی ست

و علی کیست؟ همانی که ندارد بدلی

به خدا گفت: هوادار علی تا ابدم

و خدا گفت: هوادار علی از ازلی

گفت آهت به دل سنگ اثر خواهد کرد

که نماند پس از این لات و عُزری و هُبلی



بعد هر ذکرِ دعا، فاطمه نجوا می کرد:

«بَعْلِيَّ بَعْلِيَّ بَعْلِيَّ بَعْلِيَّ!»

عصمت فاطمه یک سوره پر از تأویل است

پردهٔ خانه اش از بال و پر جبریل است

ص: 26

1- نک: سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج 2، ص 933.

می برد جامهٔ نو را به گدا بسپارد

از همین پیرهن کهنه رضایت دارد

از پس پرده، بین دست کریمش پیداست

سادگی پهن شده روی گلیمش، پیداست

سایه ای خم شده و دست به پهلو زده است

سایه این خانهٔ کوچک را جارو زده است

کیست او؟ نیست کسی در دو جهان ماندش



ابر و باد و مه و خورشید و فلک در بندش

ریسمانی که به پای همه بسته است زمین

پیش او سست تر است از نخ گردنبندش

آدمی بندگی آموخت اگر از پدرش

عالم آزادگی آموخته از فرزندش

در توحید دری بود که در آتش سوخت

دلِاِ تزویر دری بود که حیدر کندش

کار مولا شده بر چهره او زل بزند

که مگر باز شود باز گل لبخندش

ص: 27

نور با آینه وقتی که مقابل باشد

ذره کوچک تر از آن است که حائل باشد

نور، زهراست و آینه علی؛ ذره کجاست؟!

که در این بین فقط عاطل و باطل باشد!



برترین خلقت دنیا است، عجب نیست اگر

که علی نیز به زهرا متوسل باشد

رو به قبله ست همه عمر، خدا می داند

قبله بایست به سمتش متمایل باشد

اگر این طرز نماز است که او می خواند

ترس دارم که نماز همه باطل باشد

دل محال است؛ ولی عقل دلش می خواهد

بین زهرا و خدا فاصله قائل باشد

فعل اگر چرخش و دسداس اگر مفعول است

قید عشق است، اگر فاطمه فاعل باشد

یک نفر آمده در راه لگد می کوبد

پشت در باز هم ای کاش که سائل باشد

ص: 28

نیم رخ می شود، انگار علی آمده است



ماه، دیگر به دلش نیست که کامل باشد

مانده در دستِ که راوی بگذارد مرهم

بس که بیمار و پرستار شبیه اند به هم!

ص: 29

شکاف

شکاف آیا دلیلش چیست وقتی خانه در دارد؟!

کسی باید که از این رازِ کعبه پرده بردارد

به دنبال چه می گردند گرد کعبه حاجی ها؟

به غیر از آنچه دیدم در نجف، چیزی مگر دارد؟!

بیا و سنگ حیدر را بزن بر سینه، ای حاجی

که والله از حَجَر بوسی، ثوابی بیشتر دارد

بیا! هر کس علی را دیده باشد، کعبه را دیده

شکافی بر تن کعبه ست که مولا به سر دارد

لباس کعبه را هر سال گیرم نو کنند، اما



لباس نو به زخم کهنه او کی اثر دارد؟!

دهان کعبه را بایست هم با نقره می بستند

که از اسرار صاحب خانه و مهمان خبر دارد

چه بدبخت است آن قومی که «شقّ الکعبه» را دیده

و از پیغمبرِ خود خواهش «شقّ القمر» دارد!

ص: 30

علی را این و آن، نونِ «لنا»⁽¹⁾ خواندند و فهمیدم

چرا مولا همیشه با خودش تیغ دو سر دارد

ص: 31

1- . مثلی است در میان عرب، کنایه از شخصی که بین دو بلندقدتر از خود قرار گرفته است، مثل دندانۀ حرف «نون» میان حروف «لام» و «الف» در واژه «لنا».

برگ آخر

فلک امشب نشان داده ست روی دیگر خود را

که پس می گیرد از خلق جهان، پیغمبر خود را



محمد آخرین برگ نبوت بود از این دفتر
خدا می بندد از این لحظه، دیگر دفتر خود را
فلک می ریزد امشب بر سر خود، خاک عالم را
ملک بر اشک چشمش می کشد بال و پر خود را
یکی «اَنَا اَلَيْهٖ رَا جُعُونَ»⁽¹⁾ روی لبش جاری ست
یکی با گریه می گیرد سر زانو، سر خود را
تمام عمر رو به قبله بود و حال می خواهد
بچرخاند به سمت قبله، حتی بستر خود را
بزرگان گرد او هستند و می چرخد سرش سمتی
که تنها و به تنهایی ببیند حیدر خود را
علی ماند و پی کاری همه رفتند، پیغمبر
به دوش این و آن نگذاشت، حتی پیکر خود را



1- . بقره، 156.

ترازو

کسی دکان نگشوده ست بی جواز علی

که رزق هیچ کسی نیست بی نیاز علی

خدا به داد ترازوی این و آن برسد

اگر حساب بسنجند با تراز علی!

جهان سؤال بزرگی ست، کشف خواهد شد

اگر که چاه بگوید چه بود راز علی

گره به کار خود انداختی طناب! چرا؟

چه خواستی که نداده ست دستِ باز علی؟!

پیرس از آن که دو دستی غلاف را چسبید

چه دیده از دو دم تیغ یکه تاز علی؟!

به کوفه نیست امیدی که مسجدش نشکست

نماز هیچ کسی را به جز نماز علی



ص: 33

کوثر

یکه بود و بی حریف، این شد که لشکر باب شد

لشکری را گشت، جنگ نابرابر باب شد

تیغ بر کف، با نقابی از دل لشکر گذشت

در عرب، تشبیه ابروها به خنجر باب شد

هیبتش را چون مؤذن داخل محراب دید

ابتدای هر اذان «الله اکبر» باب شد

شیعیان توحیدشان را در ولایت یافتند

در نماز این شد که بعد از «حمد»، «کوثر» باب شد

اصلاً از وقتی که فهمیدیم کوثر با علی ست

ختم قرآن بین ما از جزء آخر باب شد

گفت پیغمبر: «أنا علمٌ علیُّ بأبها»⁽¹⁾

در مدینه ناگهان سوزاندن در باب شد!



هرچه را شد، باب کردند؛ آخرش اما چه شد؟

آخرش حیدر امیرالمؤمنین، ارباب شد!

ص: 34

1- نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، امالی الصدوق، ص 345.

یا کریم!

برکت نان به خاطر حسن است: شاطران از قدیم می گویند

تاجران بزرگ صبح به صبح، زیر لب «یا کریم» می گویند

سائل از شرم در زدن بیگانه، خادم از خاکروبی درگاه

بی نیازند، من نمی گویم: آفتاب و نسیم می گویند

نه دری داری و نه دربانی، نه پس هفت پرده پنهانی

زائران حاجتی اگر دارند، به خودت مستقیم می گویند

مرقد ساده تماشایی! باتمام وجود، تنهایی!

از تو با این وجود، می ترسند: نرده های ضخیم می گویند!

خواستی تا به خاطر زهرا، نگذارند خلق پا اینجا



پس تو هم یک مدافع حرمی: عقل های سلیم می گویند!

ص: 35

صلح معنای دیگری دارد

صلح وقتی به معنی صلح است که پذیرنده سنگری دارد

و اگر صلح را قبول نکرد، پشت گرمی به لشکری دارد

و اگر پرچم سفید نداشت یا به یاران خود امید نداشت

سر به زانوی غم اگر که گذاشت، دامن مهر مادری دارد

دامن مادری اگر که نداشت، چاره دیگری اگر که نداشت

باز در اوج بی کسی هایش، سر در آغوش همسری دارد

سنگری نیست، لشکری هم نیست، چند وقتی ست مادری هم نیست

پشت این مرد، ظاهراً خالی ست: نه... که در پشت خنجری دارد!

همه درها به روی او بسته، همه درها به روی او بسته

همه درها به روی او...؛ اما همچنان رو به غم، دری دارد

زنی آمد میان بیت نشست، کاسه زهر را گرفت به دست



به خیالش که خانهٔ تاریخ، شیشه های مشجری دارد
هرچه گشتم میان باطل و حق، هیچ حرفی به غیر جنگ نبود
ای لغت نامه ها، قبول کنید: صلح معنای دیگری دارد!

ص: 36

یک کف دست آب

چقدر ریخته هر گوشه و کنار، غم اینجا
نشسته روی دو زانو، امام هر قدم اینجا
ندا رسید که باز این چه شورش است در عالم؟
خبر رسید به آل علی شده ستم اینجا
درست پای همین نخل راست قامت رعنا
امام بر سر نعش کسی شده ست خم اینجا
همان که بر لب این رود، شسته از تن خود دست
نخورده یک کف دست آب، اگرچه دست کم اینجا
سرش هنوز به این سمت مانده، این سوی میدان



اگر غلط نکنم، خورده بر زمین عَلم اینجا

نمانده فاصله ای در میان این دو برادر

اگرچه یک حرم آنجا، اگرچه یک حرم اینجا!

چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است دوباره

که باز، سینه زنان، محتشم گرفته دم اینجا؟

ص: 37

عزای اشرف اولاد آدم است، دریغا!

همیشه قصه ما ختم می شود به همین جا

اگر که فرشچیان طرح خود کند تن او را

هزار مرتبه بایست بشکند قلم اینجا

که بند آمده در وصف بندبند تن او

زبان قاصر ترکیب بند محتشم اینجا

ص: 38

ناخدا حسین



دم مرگش به چشم خود دیدم

پدرم با سه «یا حسین» چه کرد

کمرم را شکست داغ پدر

داغ فرزند با حسین چه کرد؟!

بعدِ عباس، هیچ کس پرسید

با غم بچه ها حسین چه کرد؟!

آن همه درد را چه کرد حسین؟!

آن همه درد را حسین چه کرد؟!

سر از تن جدا، حسین چه دید؟!

تنِ بی دست و پا، حسین چه کرد؟!

از بلندای تلّ زینیه

زینب آن روز، تا حسین چه کرد؟!

با حسین، آه، کربلا بد کرد!

آه، با کربلا حسین چه کرد؟!



ص: 39

بین گودال هم دعامان کرد

با همان یک دعا حسین چه کرد!

با غریقان، بدون آب بین

کشتی ناخدا حسین چه کرد!

ص: 40

واویلا لیلا

«اللهُ اکبر» بر قد و بالای اکبر!

دیگر نخواهد شد کسی همتای اکبر

او «أَشْجَعُ النَّاسِ» است؛ یعنی باز می گشت

می رفت اگر هر کس به میدان جای اکبر

او «أَشْبَهُ النَّاسِ» است؛ یعنی مات می کرد

هر دیده ای را چهره زیبای اکبر

«لَا يُؤْثِرُ الدُّنْيَا عَلَى دِينِهِ»⁽¹⁾ که دارد



حال و هوای دیگری دنیای اکبر

«مَنْ لَا يَبِيعُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ» (2) به جز او؟

الحق که شکی نیست در تقوای اکبر!

هر کینه ای در سینه پنهان داشت کوفه

امروز، یکجا می گذارد پای اکبر

این اکبر لیلاست، واویلای لیلا!

با کوفیان تنهاست، واویلای اکبر!

ص: 41

1- ([1] دنیا را بر دینش ترجیح نداد) (نک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج 98، ص 316).

2- [2] (چه کسی حق را به باطل فروخت؟) (نک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج 98، ص 316).

این «اربا اربا» اکبر لیلاست، پیداست

از گریه پنهانی لیلای اکبر



گفتند راوی ها حسین آن روز می گفت:

لطفی ندارد زندگی منهای اکبر!

ص: 42

بوی سیب

از جنس حیدر است رجزها که از بر است

با «یا علی» همیشه دهانش معطر است

در وصف او کتاب فراوان نوشته اند

دیگر نوشته اند که این مرد، دیگر است

در آسیاب کوفه نکرده ست مو سفید

او پیر پای منبر اولاد حیدر است

بر دست اگر که نیزه بگیرند، سربلند

در دست اگر که تیغ بگیرند، او سر است

با سنگ و تیر و نیزه و شمشیر آمدند

حق داشتند، جبهه شان نابرابر است!



تیغ از غلاف خویش اگر در بیاورد
تنها خودش به منزله چند لشکر است
با تیغ در غلاف، به میدان قدم گذاشت
گفت آن که پای پس کشد، از مرد کمتر است
ص: 43

حاشا نفس نفس بزند پیر کارزار
این ها نفس نفس که نه، ذکر مکرر است
وقتی حیب روی دو زانوی خود نشست
دیدند شیر معرکه دیگر کبوتر است
وقتی حیب روی دو زانوی خود نشست
وحشت نکرد از اینکه سرش پای خنجر است
وقتی حیب روی دو زانوی خود نشست
معلوم بود فکر لب خشک اصغر است
وقتی حیب روی دو زانوی خود نشست



پیچید بوی سیب و این، بیت آخر است

ص: 44

پهلوانِ روزهِ خوا نها

پیر این میخانه مست است، از جوان ها بیشتر

با همه مستی ش، هشیار است از آن ها بیشتر

برده سهم از استکانِ سرپر آب حیات

استکانش از تمام استکان ها بیشتر

بیشتر در زندگی نام علی را برده است

این چنین مانده ست نامش بر زبان ها بیشتر

بر زبان چرخاند نامش را، دهان ها باز شد

تیغ بر کف چرخ زد، و ا شد دهان ها بیشتر

هرچه او شمشیر را چرخاند، آن ها نیزه را

هرچه کمتر قامتش خم شد، کمان ها بیشتر

می شناسندش تمام پهلوان های جهان



می شناسندش دریغا روضه خوان ها بیشتر!

ص: 45

عبایش

چه سخت بود درونِ رکابِ بردنِ پایش

برای او نه، برای پدر که کرد دعایش

همان که از پسرش دل برید، در دلش اما

به وقت بدرقه می خواند «انْ یَکَاد» (1) برایش

همان که نعره او پاره کرد گوش فلک را

همان که بر سر نعش پسر گرفت صدایش

آهای لشکر شامی! از اعتقاد شماها

خدا گواه که محکم تر است بند قبایش

خدا گواه که صد چاک خورده بر تنش؛ اما

هنوز فکر قیام است با تمام قوایش

خدا گواه که کوتاهی است شناسیدش



خدا گواه که طولانی است نافله هایش

آهای داغ جوان دیده ها! چگونه نگریم؟

گلی که دست شما داده ام، چه مانده به جایش؟!

ص: 46

1- . قلم، 51.

به گریه گفت پدر: «هُؤْلَاءَ بَضْعَهُ مِنِّي» (1)

و پاره تن خود را گذاشت بین عبایش

به پاست در همه عالم، هنوز گرد نبردش

نشسته اند ملائک هنوز هم به عزایش

شبهاتش به پیمبر روایتی ست مکرر

چه تیرها که نیامد از این جهت به هوایش!

ص: 47

1- . این ها پاره های وجود من اند.



روضه سر بسته

بیماری او علت گرمای تنش نیست

دل‌تنگ نبرد است، توان در بدنش نیست

می سوزد از این داغ که یک مرد نمانده ست

مانده ست؛ ولی قدرت برخاستنش نیست

می سوزد از این رو که تن مانده به گودال

از اهل کسا است؛ ولی پیرهنش نیست!

می سوزد از این درد که با هموطنانش

هر گوشه دنیا برود، در وطنش نیست

ای وای، اگر دم بزند، لب بگشاید

حتی دم شمشیر، جواب سخنش نیست!

بیرون زده از خیمه و دل تنگ نبرد است

لب هاش چه خشک است، بر و رُوش چه زرد است!

بیرون زده از خیمه چه نوری، چه امامی



بیرون زده در روز، عجب ماه تمامی!

ص: 48

می آید و در راه «قیاماً و قُعوداً»

گامی به زمین خورده و برخاسته گامی

می آید و پیشانیِ او صبح، چه صبحی!

می آید و پیش نظرش شام... چه شامی!

شمشیربه دست آمده لیک بگوید

بی آنکه بگوید پدر از جنگ، کلامی

او تشنهٔ سیب است: چه سیبی، چه نصیبی!

این بوی حیب است: چه عطری، چه مشامی!

یک مرد به جا مانده، چه آغاز غریبی!

یک مرد به جا مانده، عجب حُسن ختامی!

دل ها همه هستند اسیرش، چه اسیری!

شاهان همه هستند فقیرش، چه امیری!



با تشنه لبان دم زدن از آب، عذاب است
شرمنده ام از رویت اگر قافیه آب است!
شرمنده ام از روی تو، تنها نه فقط من
از شرم تو بر صورت خورشید، نقاب است!
ص: 49

زینب سر بالین تو با گریه نشسته
تر کردن پیشانی بیمار، ثواب است
در خیمه، برای عطشت نیست جوابی
از خیمه که بیرون بروی، تیر جواب است
درد تو به تشریح، مضامین مقاتل
آه تو به تفسیر، خودش چند کتاب است
چشمان تو بسته ست، عجب روضه بازی
با تربت گودال که سرگرم نمازی!
ای هر سخت، هر عملت، آیه قرآن!



ای کوثر جاری شده در سوره انسان!

ای لرزش اندام تو هنگام عبادت

یعنی که قوی آمده ای بر سر پیمان!

هر سجده تو یک شب یلدای خلاق

هر ذکر تو یک سنگ به پیشانی شیطان

در گودی و بر نیزه و در طشت چه دیدی

ای موی تو هر سال در این ماه پریشان!؟

ص: 50

بر پشت شتر، در غل و زنجیر چه دیدی

ای بی سروسامان شده سربه گریبان!

در قصر چه کردند؟ چه دیدی؟ چه شنیدی

ای روضه سربسته در این مصرع عریان!؟

افتاده ای از پشت شتر؟ از غم سرها؟

با نیزه رسیده ست به این شهر، خبرها!



ص: 51

ماه رو

ماه روی و سبزپوش و چیره دست و مو کمند

هرچه گشتم، پاک بازانی شبیه او کم اند

«أشبهُ النَّاسَ» است اکبر، شاهد این ادعا

قرص صورت، نورِ پیشانی، خمِ ابرو، کم اند؟!

نیمی از لشکر پیمبر را زیارت کرده اند

منکرانِ این شباهت های خلق و خو کم اند

دست او دارد نمک، بازویش تیغ آبدار

بی نصیبان از خم آن دست و آن بازو کم اند

قبض روح از کارهای قبضه شمشیر اوست

رفته هرسو، لشکر ابن زیاد آن سو کم اند

عاشقان وصف قرص روی او کم نیستند

عارفان شرح پیچ و تاب آن گیسو کم اند



می شد از اسمش بفهمی «ارَباً اَرَباً» می شود

دشمنان او زیاد و دوستان او کم اند

ص: 52

هیئات!

او تک و تنهاست، دشمن سر نمی افتد چرا؟!!

با علی اکبر کسی پس در نمی افتد چرا؟!!

أَشْبَهُ النَّاسِی که می گویند مردم، آمده ست

هیچ کس پس یاد پیغمبر نمی افتد چرا؟!!

کینه دارند از علی، می داند اکبر هم؛ ولی

از دهانش ذکر «یا حیدر» نمی افتد چرا؟!!

در دلیری، در جوانمردی اش، اگر تردید هست

«ارْحَم...ارْحَم» از لب لشکر نمی افتد چرا؟!!

هم عطش دارد، هم از سر تا به پایش خونی است

لرزه بر آن قامت و پیکر نمی افتد چرا؟!!



تشنه بر گشت و حسین از دیدن او جان گرفت

راه او بر خیمه ها دیگر نمی افتد چرا؟!

هر که آمد ضربتی بر پیکرش زد، رد که شد

گفت: هیهات! این علی اکبر نمی افتد چرا؟

کوه هم باشد، کمر خم می کند از بار داغ

فکر می کردی حسین آخر نمی افتد؟ چرا!

ص: 53

نشان حرملة

چگونه از پدرش انتظار داشته باشد

اگر که لب به لب خشک او گذاشته باشد

چگونه آب بخواهد از آن سپاه که دشمن

برای یک یکشان لشکری گماشته باشد

بین چه می کشد آن باغبان که غنچه خود را

کنار آب و در افسوس آب کاشته باشد



حسین دید جهان نیست جای شعر بلندش

مگر که با قلم کوچکش نگاشته باشد

نشان حرمله قلب حسین بود از اول

گمان کنم اصغر، سر گرو گذاشته باشد!

ص: 54

انتخاب

قبول دارم در کربلا صواب نکردم

ملامتم نکن! آغوش را جواب نکردم

همهٔ توان خودش را گذاشت حرمله؛ اما

خدا گواه، به سمت علی شتاب نکردم!

به زهر، کام مرا تلخ کرد حرمله؛ اما

هوای بوسه بر آن شیشهٔ گلاب نکردم

هزار بار مرا سمت مشک آب فرستاد

ولی به حضرت عباس، فکر آب نکردم!



دو راه داشتم: اصغر، حسین... ساده بگویم

که چشم بستم و از این دو انتخاب نکردم

به تیره بختی من تیر نیست در همه عالم

که هیچ کار برای دل رباب نکردم

ص: 55

صبح صادق

آن صبح رو که مطلع شعرم جبین اوست

موسی به دین اوست و عیسی به دین اوست

هر حلقه حلقه حلقه آن گیسوی شبش

آورده است سلسله ای را به مذهبش

پیچیدگی زلفش حل المسائل است

با عقل و عشق، نیم نگاهش معادل است

زانو زده ست منطق و عرفان، برابرش

حکمت نشانده فلسفه را پای منبرش



استاد حل مسئله با غمزه می شود
درد دلش دعای ابو حمزه می شود
هر کس که دیده جذبۀ او را، موافق است
بهلول مبتلا به جنون نیست، عاشق است
از عطر او بهار گرفته ست شمه ای
شیخ الائمہ است و چه شیخ الائمہ ای

ص: 56

از هر چه داشته، سر پیمان گذاشته
از جان گذشته ای ست که از جان گذاشته
آتش زدند پشت در او که سال ها
پشت در تمامی شان نان گذاشته
آن قدر صادق است که از رزق بچه هاش
برداشته، برای یتیمان گذاشته
حق گفته ام اگر که بگویم پیمبر است



از خود، به ارث بس که مسلمان گذاشته

هر مجتهد که دست به دامان او شده

در اجتهاد، دست به قرآن گذاشته (1)

دشمن اگر که ترس ندارد از او، چرا

این قدر در بقیع، نگهبان گذاشته؟!

آن قدر ساده است حریمش که فاخته

از شش جهت، امام ششم را شناخته

ص: 57

1- . اشاره به این مهم که مدد گرفتن از اهل بیت؟ عهم؟ استمداد از قرآن است.

«زینب، زینب...»!

تو بی تابی و این را پیچ و تاب جاده می فهمد

سر بر نی، تن در قتلگاه افتاده می فهمد

تو مظلومی و این را مادرت در سجده می گوید

و حرف مادرت را تربت سجاده می فهمد



تو تنهایی و امضاهاى پای نامه می گوید
و این را هر که دعوت نامه نفرستاده می فهمد
تو آرامی و این آرامش پیدای پنهان را
فقط طفلی که دستش را به دستت داده می فهمد
تو بی تابی، تو مظلومی، تو تنهایی، تو آرامی
تو را اما که با این شرح حال ساده می فهمد؟!
تو «زینب زینب» یک لهجه بی غلّ و غش هستی
تو اوج نوحه ای! این را مؤذن زاده می فهمد!

ص: 58

سر که می رسد...

روضه تمام و اشک ناتمام، زینب است
داغ دار هر دوازده امام، زینب است
طوس، جمکران، بقیع، کاظمین، سامرا
کربلا، نجف، مدینه، مکه، شام، زینب است



دشمن آنچه داشت را گذاشت پای فتح شام

چون برای شیعه پرچم قیام، زینب است

راه مکه بسته، ما که حج نرفته نیستیم!

کعبه مان حسین و مسجدالحرام، زینب است

دسته دسته حاجیان به مکه می روند و ما

می رویم شام: رمز انتقام «زینب» است

مشعرالحرام یک مدافع حرم، حرم

ذکر دائم وقوف او «سلام زینب» است

زخم پشت زخم، پشت زخم خورده ایم و شکر

التیام، التیام، التیام، زینب است

ص: 59

اهتزاز پرچم حسینی ات علی الدوام!

«یا سلاله الولاية»، «یا شریکه الامام»!

هرچه خطبه خوانده و نخوانده حیدر، از بر است



در فصاحه و بلاغه، با علی برابر است

زینب از پیام آوران کربلاست، نه!

طبق گفته های راویان، خودش پیمبر است

می شود عوض کند عطای او، دعای او

آنچه را مقرر است و آنچه را مقدر است

بس که اهل خانه آشنای دردِ غربت اند

در مقام دختر است و خواهر است و مادر است

شاعرم، عصای دست من مبالغه ست و باز

آنچه هست از آنچه وصف می کنم، فزون تر است

عقل کاملی و عقل مانده از تو در عجب

«یا عقيله النبوه»، «یا عقيله العرب»!

زینتی؛ ولی ندیده چشم این و آن تو را

جز به چشم دل ندیده اند عاشقان تو را



راویان تو را قیاس کرده اند با علی
چون نمی شود بیاورند در بیان، تو را
گفته تو گفته علی ست؛ چون علی گرفت
لقمه از دهانش و گذاشت در دهان تو را
بی کس این چنین که آمدی به چشم، نیستی
دسته ای ملک گرفته اند در میان، تو را
خطبه ای بخوان، دوباره زنده می شود علی
«یا وکیده الفصاحه»، «یا وکیده الوکی»!
سر که می رسد، به شامیان خبر که می رسد
سنگ می زند به اهل بیت، هر که می رسد
رسم خاندان مصطفی ست، نسل پشت نسل
ارث دردِ غربت است، از پدر که می رسد
ارث مادری شکسته مثل بغض در گلو
قصه سوزناک می شود به در که می رسد



مادر است و غصه ای که بُرد با خودش به خاک

زینب است و غصه های بیشتر که می رسد

ص: 61

زینب است و دستمال اشک بر سر علی

زینب است و بی پدر شدن، سحر که می رسد

زینب است و التیام زخم مجتبی؛ ولی

زخم را چه مرهمی ست تا جگر که می رسد!

تاب دوری حسین را ندارد! از کجاست

طاقتی که سر نمی رود، به سر که می رسد؟!

زینبی و خواهر برادران بی کفن

«یا شَرِیکَهُ الْحُسَین» و «یا شَقِیقَهُ الْحَسَن»!

ص: 62

از چشم زینب

با سری بر نی، دلی پر خون، سفر آغاز شد



این سفر با کوله باری مختصر آغاز شد
کربلا اما برای زینب از این پیش تر
از شکاف فرق خونین پدر آغاز شد
کربلا شاید که با تیری به تابوت حسن
کربلا شاید که با خون جگر آغاز شد
خیمه ای که سوخت، زینب را به حیرت و انداشت
کربلا از شعله های پشت در آغاز شد
کربلا را دیده ای از چشم زینب؟ معجزه ست!
وه! چه اعجازی که با شَقِّ الْقَمَرِ آغاز شد
اربعین، زینب مجال گریه بر این داغ یافت
پس محرم تازه در ماه صفر آغاز شد
کربلا با داغ هفتاد و دو تن پایان گرفت
کربلای دیگری با یک نفر آغاز شد



هر که می گوید سر آغاز و سرانجامش چه شد

ساده می گویم که سر انجام و سر آغاز شد!

ص: 64

سوغات

آن صحن که بین الحرمین عتبات است

در اصل، همان عرشه کشتی نجات است

دریاب مرا نور چراغ سر گنبد!

تو نور علی نوری و عالم ظلمات است

آن قدر که جان بخشی و آن قدر که جان سوز

پابوسی هر سال تو محیا و ممات است

هر نوحه زوآر، مضامین لُهوف است

هر ناله زوآر، دعای عرفات است

هر آبله در راه تو یک پله عرش است

هر قطره پرشور عرق، آب حیات است



در راه حرم، خوردن و خوابیدن زوَّار
از منظر صاحب نظران، صوم و صلوات است
سوغات من اشک است برای تو و افسوس
نام تو در این شهر، «قَتِيلُ الْعَبْرَات» است
ص: 65

گفتم غزلی تازه بخوانم، چه بخوانم؟
دل چسب ترین زمزمه اینجا صلوات است!
ص: 66

دو بام و یک هوا

ای سمت خود کشانده خواص و عوام را
دریاب این سپاه پیاده نظام را!
با هر عمود، رو به تو تجدید می کنم
مثل وضو به نیت قُرب احترام را
هر کس سلام داد تو را در سفر، گرفت



در موبک نخست، جواب سلام را
از دست خادمان تو نوشید هر که چای
یکجا چشید لذت شرب مُدام را
یک بام داشت با دو هوا در مثل؛ ولی
حالا هوایی است کبوتر دو بام را
گفتم که: «السَّلَامُ عَلَی مَنْ بَكَتَهُ...»⁽¹⁾ برد
اشکِ علی الدوام، قوام کلام را

ص: 67

1- . (سلام بر کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند) (نک: محمدبن جعفر مشهدی حائری (ابن مشهدی)، المزار الکبیر، ص 498، عبارتی از زیارت ناحیه مقدسه).

«ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش»⁽¹⁾

ما قابلیم نوکری این امام را

پای پیاده آمدم و روی من سیاه!

پای برهنه نیستم این چند گام را



با دست خالی آمدم و روی من سیاه!

چیزی نبود قابلِ عرضِ این مقام را

مصراعِ آخر است، رسیدیم کربلا

باید چه کرد این همه حُسن ختام را؟!

ص: 68

1- . بیتی از حافظ شیرازی.

گره کور

اگر که راز تو درد است، مرهمی داریم

اگر که درد تو راز است، محرمی داریم

اگر زدی گره کور بر دخیل بزن

که با امام رضا عهد محکمی داریم

مسیر خانهٔ ما گم نمی شود هرگز

که روی گنبد خورشید، پرچمی داریم

برای عالم و آدم تصورش سخت است



که ما به وقت زیارت چه عالمی داریم
جهان ندیده که قد خم کنیم یا سر کج
در این حریم، سری کج، قد خمی داریم
خود امام، امام جماعت حرم است
نگاه کن چه صفوف منظمی داریم
شفیع ماست همین اشک ها به هر گونه
خدا قبول کند گونه نمی داریم

ص: 69

شهید هست رضا، دور از وطن هم هست
در انتهای سفر پس محرمی داریم
شنیده ام غم ما را سه بار تسکین است
هزار مرتبه شکر خدا غمی داریم
هزار سال به فرض محال، عمر کنیم
برای نوکری اش فرصت کمی داریم



ص: 70

شمس خراسانی

گریه ام در حرم از روی پریشانی نیست
که پریشانی از آداب مسلمانی نیست
در طواف اند چنان موج کبوترهایت
که در این سلسله انگار پریشانی نیست
عربی آمده پابوس تو و می دانم
همه حسرتش این است که ایرانی نیست
دست خالی ست کسی که به حرم می آید
دم در هیچ نیازی به نگهبانی نیست!
در معطل شدن و دست رساندن به ضریح
لذتی هست که در سجده طولانی نیست
شمس تبریز، مراد دل مولاناهاست
در دل ما که به جز شمس خراسانی نیست



روی هر پله صحن تو نشستم گفتم

چیست این سنگ اگر تخت سلیمانی نیست

ص: 71

گریه کردم که بدانند همه، از من و تو

هیچ یک اهل نظر بازی پنهانی نیست

حاجتی دارم و ناگفته بماند بهتر

چون که روی طلب آن چه تو می دانی نیست

ص: 72

ضمانت

قدم گذاشت درون حرم، سلام نکرد

ضریح را جلویش دید، احترام نکرد

علی الخصوص به دوروبرِ ضریح نرفت

توجهی به تکاپوی خاص و عام نکرد

و پا فراتر از این ها گذاشت: وقت نماز



نشست روی زمین، با همه قیام نکرد
و در زمان عبور از در خروجی صحن
نگاه حتی بر گنبد امام نکرد
ولی امام ضمانت از آهوی تنها
به این نگاه که وحشی ست یا که رام، نکرد!
ص: 73

باب الرضا

«أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ... (1)» در باز شد
از میان جمعیت راهی به این سر باز شد
در حرم سهل است، حتی در دل میدان مین
هر زمان که «یا رضا» گفتیم، معبر باز شد
اولِ نامش که آمد بر زبانم، سوختم
در دلم بال صدوده تا کبوتر باز شد
از صدای گریه زن ها یکی واضح تر است



خوش به حالش! بعد عمری، بغض مادر باز شد

دار قالی... پنجره فولاد... مادر سال ها

بس که روی هم گره زد، بخت خواهر باز شد

نان حضرت، آب سقاخانه، اشکی پرنمک

سفرهٔ یک شعر آئینی دیگر باز شد

مادر از باب الرضا رد شد، به من رو کرد و گفت:

بچه که بودی، زبانت پشت این در باز شد

ص: 74

1- . حجر، 46.

باب الجواد

جهان را می شناسد، لحظهٔ غمگین و شادش را

از این رو سخت در آغوش می گیرد جوادش را

پسر مثل پدر می خندد؛ این یعنی که از حالا

میان این دو، قسمت می کند دشمن عنادش را



جهان از بعد عیسی، اولین بار است با حیرت
درون قالب یک طفل می یابد مرادش را!
چه طفلی؟ طفل معصومی که پیر دیر را حتی
هوایی می کند از نو بسازد اعتقادش را
چه ذکری بر زبان دارد؟ چه رازی در بیان دارد
که هر عالم به این معیار می سنجد سوادش را؟!
قدم آهسته بر می دارد و پیوسته تا منزل
که راه مستقیم از او بجوید امتدادش را
به جای کاظمین، امسال هم راهی شدم مشهد
نشد تا سرمه چشمم کنم خاک بلادش را

ص: 75

بهشت است این حرم از هر دری وارد شوی، شاعر!

ولی من دوست دارم بیشتر باب الجوادش را

ص: 76



مهمان پذیر منتخب

تنها پدر نبود که کارش کساد بود

مثل پدر به قول خود او زیاد بود

یک عمر، در بساطش اگر آه هم نداشت

آنچه همیشه داشت پدر، اعتقاد بود

اذن دخول ما دم در طول می کشید

او زود می رسید حرم: بی سواد بود

اصلاً به هر دری پدر ما دخیل بست

دل بستنِ مرید به «باب المراد» بود

مهمان پذیر منتخب از دیدگاه او

نزدیکی و رودی «باب الجواد» بود

ص: 77

شاه کلید

والشمس! که در ظلمت این راه، چراغی



والعصر! که هر شام و سحرگاه چراغی
والیل! که رفته است شب از خاطر شیراز
با دست تو روشن شده هرگاه چراغی
کوری که نشسته ست کنار حرم تو
داده ست به دست من گمراه چراغی
در دل پی عشقی؟ نبرد راه به جایی
با خود نبرد هر که در این چاه چراغی
از مادر خود، مادر من یاد گرفته است
روشن بکند پیش تو هر ماه چراغی
شعر رضوی در حرمت شاه کلید است
آورده ام ای شاه به همراه چراغی
در دست من این بار چراغی ست شکسته
باید که ببخشی... تو خودت شاه چراغی



صحن مجاور

هر که رو انداخت، خاطر جمع، زائر می شود

قبل زائر، کوله بار راه حاضر می شود

هر چه تاجر هست در عالم، گدای فاطمه ست

هر که در کویش گدایی کرد، تاجر می شود

خوش به حال خانه خشتی نزدیک حرم

آخرش یک تکه از صحن مجاور می شود

دل سپردن ساده، اما دل بریدن مشکل است

یک سفر هر کس بیاید قم، مهاجر می شود

شیخ می یابد مفاتیح الجنان را پشت در

شاطر عباس قمی در صحن شاعر می شود

از زبان شعر بالاتر در عالم هست؟ نیست

در حرم، حتی زبان شعر قاصر می شود

پای حکم ماح معصومه، امضای رضاست



این چنین یک روضه خوان ساده ذاکر می شود

ص: 79

رو به قم، هربار در مشهد سلامی می دهم

خادم باب الرضا با من مسافر می شود

دست را بر سینه ات بگذار و چشمت را ببند

روبه رویت گنبد و گلدسته ظاهر می شود

ماه قم! دست خیال ما و دامان شما

میزبان هستید و ما هستیم مهمان شما

غصه دنیا شده سوهان روح و درعوض

کام شیرین می کند، عمری ست سوهان شما

عشق را در روز روشن عده ای گم کرده اند

من که آن را یافتم کنج شبستان شما

روسپاهم! با چه رویی بین مردم جا شوم

در دل آینه شفاف ایوان شما؟!!



مرجع تقلید کل مرجع تقلیدهاست

زائری که دست بر سینه ست حیران شما!

در ورودی، بس که خالی دیده دستم را، مرا

تازگی دیگر نمی گردد نگهبان شما

ص: 80

بس که هیچم، روزی ام حج فقیران هم نشد

عید قربان می روم هر سال قربان شما!

آب قم شور است؛ شاید ما به ظاهر زائران

بارها حرمت شکستیم از نمکدان شما!

داغ اگر در سینه من یک نفر باشد که نیست

باید از دریای لطف بیشتر باشد که نیست

از ضریحت دست من کوتاه اگر باشد که هست

کاش روی شانه هایم بال وپر باشد که نیست

خادمت دیگر به دست خالی ام شک کرده است



شاید از بار گناهم باخبر باشد که نیست
غیر در ددل نیاوردم به همراه خودم
سعی کردم کوله بارم مختصر باشد که نیست
هیچ جا بهتر از اینجا نیست، باید بشکند
دل اگر مثل نمازم در سفر باشد که نیست
هر که آمد، حاجت ایل و تبارش را گرفت
این حرم جای کسی که بی هنر باشد که نیست

ص: 81

مادرم این مرتبه قول شفا از من گرفت
آه! می ترسم دعایم بی اثر باشد که نیست
می روم بعد از زیارت، طبق عادت جمکران
تا دعایم دیدن آن یک نفر باشد که... هست!

ص: 82

فکر وصال هستم و غافل که بین ماست



یک در که دستگیره ندارد از آن طرف!

روضه باز

سلام فلسفه چشم های بارانی

سلام آبروی سجده های طولانی

سلام بر تو که هنگام آب نوشیدن

همیشه می رسی از تشنگی به حیرانی

تو را هر آینه تصویر کرده ام، نظمی

چه نسبتی ست میان تو با پریشانی؟!

چگونه وصف کند سیرت تو را دعبل؟

چگونه رسم کند صورت تو را مانی؟

بیا که ما همه چشم از گناه می پوشیم

چرا تو این همه از خلق رو بپوشانی؟!

چقدر بر سر بازارها قدم زده ای

که یک معامله سر گیرد از مسلمانی!



ص: 83

چقدر موقع قحطی، صدا زدیم تو را

و یادی از تو نکردیم در مسلمانی!

قرار بود بسازیم خانه دل را

چه شد که ساخته شد خانه های اعیانی؟

چه عهدها که پس از هر دعای عهد شکست!

چه ندبه ها که نشد موجب پشیمانی!

اضافه شد به غم تو چقدر سال به سال

و ما چقدر گرفتیم بی تو مهمانی!

چقدر سینه زنی زود جای خود را داد

به پای کوبی نیمه شب خیابانی!

چقدر در پی ما گشته ای چراغ به دست

میان همهمه کوچه چراغانی!

نه روضه های محرم تو را تسلا داد



نه شاد کرد تو را جشن های شعبانی!

خودت بیا بنشین و بخوان و اشک بریز

خودت خطیب، خودت مستمع، خودت بانی!

ص: 84

بخوان که روضه از آن حنجره شنیدنی است

به لهجه عربی، با زبان قرآنی!

بگو که روضه باز است خاطره هایت

بگو هر آنچه که نشنیده ایم و می دانی

بگو حسین اگر داغ داشت، بر دل بود

بگو که داغ سنان بود روی پیشانی

فدای سرخی چشم سیاه تو که هنوز

درون گودی مقتل نماز می خوانی!

به قدر چکه ای از اشک هات موجز نیست

چکیده همه شعرهای ایرانی



ص: 85

کافی نیست

غیر دعوا سر ظهور شما، گشته ام در جهان، مَصافی نیست
همهٔ جنگِ ها سرِ صلح است، آه! از این بدتر اعترافی نیست
وای از این خواص خالی بند! مفت شمشیر را فروخته اند
آنچه زیر عبایشان دارند، به خدا که به جز غلافی نیست!
دود شد هرچه بود و رفت به باد، آه، ای ماه پشت ابر، مباد!
به غمت خو کنی که بی تو زیاد، آسمان، آسمانِ صافی نیست
جز همین اختلاف در طبقات، آن هم از لطف بعضی از حضرات
«شُکْرِ لَهِ» که از جمیع جهات، بین یارانِ اختلافی نیست!
تو امیری! مرادِ تو عشق است، عمل و اعتقاد تو عشق است
دولت تو، ستاد تو عشق است: تو که در وعده ات خلافی نیست
کاندیدای همیشگیِ ظهور! به تو این بار رأی خواهم داد
گرچه در بین دوستانِ انتلافی نیست



شعرهایم تخیلات من اند؛ خاصه آن ها که عاشقانه ترند

این غزل عاشقانه هست؛ ولی، حتم دارم خیال بافی نیست

ص: 86

عاشقت هستم و نمی گویم، عاشقت هستم و نمی دانم

عاشقت هستم و نمی فهمم عاشقی لازم است، کافی نیست

ای لغت نامه ها، قبول کنید باز یک جای کارتان لنگ است

انتقامی که شیعه می گوید، معنی دیگرش تلافی نیست!

ص: 87

همسایه

در به دیوار گفتم: همسایه!

از بد روزگار، اگر لگدی

به تنم خورد و آمدم سویت

رد آوارهام اگر آن روز

ماند مانند رد پنج انگشت



چندوقتی کبود بر رویت

خس و خاشاک اگر چنین روزی

دم این خانه اجتماع کنند

هیزم آتش بیارشان بشود

جسم و جان مرا بسوزانند

دودمان مرا بسوزانند

باد هم دستیارشان بشود

حاضری پشت من بمانی تا

نم گاه و گلِ تنت قدری

کم کند از حرارت بدنم؟

ص: 88

دود وقتی که کوچه را برداشت

چشم هایم اگر سیاهی رفت

می شود روی تو حساب کنم؟



مدتی خیره شد به در، دیوار

با تمام وجود، حسش کرد

روی او را ولی زمین انداخت!

دروهمسایه معتقد هستند

پای دیوار سست شد وقتی

چشم بر میخ آهنین انداخت!

ص: 89

رضاجان

یکایک سر شکست آن روز، اما عهد و پیمان نه!

غم دین بود در اندیشه مردم، غم نان نه!

شبی ظلمانی و تاریک حاکم بود بر تهران

به لطف حضرت خورشید، اما بر خراسان نه!

کبوترهای گوهرشاد بودیم و صدای تیر

پریشان کرد جمع یکدل ما را، پشیمان نه!



سراسر، صحن از فوج کبوترها چنان پُر شد

که چندین بار خالی شد خشاب آن روز و میدان نه!

یکی فریاد می زد: شرمتان باد، آی دژخیمان!

به سمت ما بیندازید تیر، اما به ایوان نه

یکی فریاد سر می داد: بر پیکر سری دارم

که آن را می سپارم دست تیغ و بر گریبان نه!

برای او که کشتن را صلاح خویش می داند

تفاوت می کند آیا جوان یا پیر؟ چندان نه!

ص: 90

دیانت بر سیاست چیره شد؛ آری، جهان فهمید

«رضاجان» است شاه مردم ایران، «رضاخان» نه!

کلاه پهلوی هم کم کم افتاد از سر مردم

نرفت اما سر آن ها کلاه زورگویان، نه!

گذشت آن روزها؛ امروز اما بر همان عهدیم



نخواهد شد ولی این بار جمع ما پریشان، نه!

به جمهوری اسلامی ایران گفته ایم آری

به هر چه غیر جمهوری اسلامی ایران، نه!

کجا دیدی که یک مظلوم تا این حد قوی باشد؟

اگرچه قدرت ما می شود تحریم، کتمان نه!

دفاع از حرم، یعنی قرار جنگ اگر باشد

زمین کارزار ما «تل آویو» است، «تهران» نه!

ص: 91

عَلَم

شیعه عمری ست که هم سوخته، هم ساخته است

با بد و خوب، چه بسیار، چه کم، ساخته است

شیعه با پرچمی از مردم مظلوم جهان

با توسل به ابالفصل، عَلَم ساخته است

جبهه مان شام و عراق است، دو جا می جنگیم



عشق از غیرت ما تیغِ دو دم ساخته است
بر لبان همه «یا زینب» و «یا عباس» است
کار دشمن به همین یک دو قسم ساخته است
خوب هر کار دلت خواست، بکن آلِ سعود
بعد داعش، به خدا کار تو هم ساخته است!
می رسد عاقبت آن روز که در خاکِ بقیع
چشم تا باز کنی، شیعه حرم ساخته است

ص: 92

شاه راه

اول ابتدای آغاز است
در جنت برای او باز است
در مسیرش ملک به پرواز است
همه کارهاش اعجاز است
وقت پیکار، شیر میدان است



او که هم بازی یتیمان است

نقطه تحت باء «بِسْمِ اللَّهِ»

شرف «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

آسمان پیش قامتش کوتاه

در خیبر برای او پر کاه

دشمن از پیش و پس اگر دارد

ذوالفقار علی دو سر دارد

دست و بازوی او نمک دارد

به همه نیت کمک دارد

عشق ما ریشه در فدک دارد

به ولایت هر آن که شک دارد

برود کعبه را طواف کند

یک نگاهی بر آن شکاف کند



هر زمان فاطمه کنار علی ست

هر کجا هست، بخت یار علی ست

مَلْکِ الموت، ذوالفقار علی ست

جَبْرِ حتی در اختیار علی ست

آن همه اختیار داشت؛ ولی

بر سرِ نفس، پا گذاشت علی

گفت: «یا فاتح» و قرار گرفت

نفس خود را در اختیار گرفت

بعد در دست، ذوالفقار گرفت

جان کفّار را دو بار گرفت

بار اول به چشم و ابرویش

بار دوم به تیغ و بازویش

ما همه قنبریم و غم بر اوست

هم دلاور، هم اینکه دلبر اوست



خصلت جمله انبیا در اوست

اوست از اول و در آخر، اوست

پیش پاهاش کوه خم شده است

هر که با اوست، محترم شده است

ص: 94

دُرّ کمیاب اگر که در صدف است

دُرّ نایاب، ریگی از نجف است

جلوی خانه اش همیشه صف است

شاه راه بهشت، این طرف است

هر که دور ضریح مولا گشت

بی هراس از پل صراط گذشت

سعدی و مولوی و بیدل را

حافظ و عنصری و دعبل را

صائب و آنوری و مُقبل را



همه شاعرانِ قابل را

خوانده ام، نزد او کم آوردند

هرقدر بیتِ محکم آوردند

گوش خلق از «علی علی!» پر شد

سنگِ راهش یکی یکی دُر شد

راه رفت و خدا تصوّر شد

با علی راه ما میان بُر شد

تا که پا روی عدل نگذاریم

به ولای علی نظر داریم

ص: 95

به خدا، عالمِ یگانه علی ست

حاکم شهر و مردِ خانه علی ست

برترین خلقتِ زمانه علی ست

عدلِ «الله» را نشانه علی ست



جورج جرداق وصفِ او کرده

سند از اهل سنت آورده

عشق را در غدیر یافته ایم

و علی را وزیر یافته ایم

سندی بی نظیر یافته ایم

بین دست امیر یافته ایم

آنچه داریم از علی ازلی ست

گل ما خاک زیر پای علی ست

با تمامی سربه زیری ها

سربلندیم ما غدیری ها

ختم گردد به خیر، پیری ها

دست ما را اگر بگیری ها!

هیچ سرداری از علی سر نیست

دست بالای دست حیدر نیست



ص: 96

راه شیری غبار راه علی ست

ریگ های نجف سپاه علی ست

به خدا که خدا گواه علی ست

شب به شب، کوفه در پناه علی ست

کوفه دل را شکست یا سر را؟

هیچ یک را، نماز حیدر را!

ص: 97

آینه گردان

بی روی علی، شعر من آرایه ندارد

بی اذن علی، نطق درون مایه ندارد

بی نام علی، قرآن یک آیه ندارد

بی حب علی، دین به خدا پایه ندارد

عمری پدرم گفت که: فرزند خلف باش



یعنی که فقط بندهٔ سلطان نجف باش

یاسین رخ و رحمان دل و توحیدمقام است

با حکم غدیر آمده؛ پس کار تمام است

«سلطان جهانش به چنین روز غلام است»⁽¹⁾

ذکر لب مولا صلوات است و سلام است

هم شأن علی کیست؟ اگر هست، بیاید!

بالا تر از این دست، محال است بیاید!

هم جاذبه، هم دافعه دارد، به تعادل

توصیف گر روی گل او شده بلبل

نقل است که شاعر شده حافظ به توسل

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِتَغْزُلٍ»⁽²⁾

ایجاز رباعی ست، بلندای قصیده ست

از دفتر اشعار خدا، بیت گزیده ست



1- . اقتباس از بیتی از حافظ شیرازی.

2- . مصراعی از مهدی فرجی.

خورشید شده آینه گردان جمالش

خوردند ملائک همگی غبطه به حالش

گشتم، به خدا نیست کسی مثل و مثالش

میراث محمد صلواتی ست که آتش

کس نیست به جز فاطمه و حیدر و اولاد

با آلِ علی هر که در افتاد، وَر افتاد

تاریخ عرب، فاتح خیبرشکنش خواند

«او» بود که پیغمبر اسلام، «من» آتش خواند

صد آیه نازل نشده از دهنش خواند

استاد سخن، فاطمه، صاحب سخنش خواند

کو آن که قدم جای قدومش بگذارد

جز او احدی خطبه بی نقطه ندارد



بُرده ست خدا نام از او داخل انجیل
موسی به لبش «نادِ علی» داشت لب نیل
داده ست به فرمان علی گوش، ابابیل
پیغامبری را علی آموخت به جبریل
این ها همگی هیچ، بگو معجزه اش چیست؟
اعجاز علی اینکه کسی مثل علی نیست!
ص: 99

عدل علوی دست عقیل است در آتش
گیرم بزند دشمن او پشت در آتش
لطفش به گنهکار چون آبی ست بر آتش
شاعر! نزند دست بر این شعر تر، آتش
در آتش سوزنده و بی سایه محشر
بر چادر زهرا متوسل شو و بگذر
عشق علی و فاطمه تکرار ندارد



جز فاطمه، عالم گُل بی خار ندارد
جز با در این خانه، گدا کار ندارد
این خانه، دری دارد و دیوار ندارد
در کوچهٔ باریکِ علی، آه... چه ها شد!
هر بار گدا حاجتی آورد، روا شد

ص: 100

پدر خاک

آن شبی را که خلاق شب قدرش خوانند
عرشیان قدر به یک موی علی می دانند
بر سر سفره اش افطار و سحر مهمان اند
«بَعْلِيُّ بَعْلِيُّ بَعْلِيُّ» می خوانند
علت خلقت ماه رمضان است علی
در شب قدر، مفاتیح جنان است علی
جزء بین است علی، سیطره بر کل دارد



به خدا که به علی هر که تو سل دارد

به خدای ازلی نیز تو کل دارد

بر صراطش بگذارند، تعادل دارد

موقع وصف علی، هر غزلی می گویم

اول و آخر هر بیت، علی می گویم

این یکی در پی توصیف خط لبخند است

آن یکی دست به کار گره سربند است

دست هر شاعر و نقاش به کاری بند است

سیرت و صورتش از شعر و هنر آکنده ست

باعلی ولوله در شعر عرب افتاده

از علی شعر عجم نیز عقب افتاده

ص: 101

به بلندای مقامش نرسد هیچ کسی

اوست شاهین و رقیبان به هوایش مگسی



بی علی زنده نمی ماند فلانی نفسی

بی علی آرض و سما چیست به غیر از قفسی؟!

هر چه از او بنویسیم و بگوییم، کم است

شعر خیلی بشود، نقش و نگار حرم است

آن که مستور به قرآن کریم است، علی ست

آن که در «جَنَّت و النَّار» قسیم است، علی ست (1)

آن که مُهر صدق الله العظیم است، علی ست

پدر هر که در این شهر، یتیم است، علی ست

پدر ما همه، اصلاً پدر خاک علی ست

اصلاً آن کعبه که خورده ست تنش چاک، علی ست

شیرمردی که نیفتاده خطی بر سپرش

که رقیبش شده از معترفان بر هنرش

حال، زانو زده و روی زمین است سرش

تا یتیمان بنشینند به روی کمرش!



ورد لب های علی گاه رجز، گاه دعاست

در مرام علوی، مهر بجا، قهر بجاست

ص: 102

1- نک: علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج 1، ص 65.

باخبر باش که روح صلوات است علی

در نماز است و سرش گرم زکات است علی

مرغ آمینِ دعای عرفات است علی

مشهد و مکه و قدس و عتبات است علی

غیر مولا که درون دل زهرا جا داشت

هیچ کس پای سر شانهٔ احمد نگذاشت

جز علی نیست ولی، دست پیمبر حاکی ست

در علم است علی، سوختنِ در حاکی ست

روی او نیست دری بسته و خیر حاکی ست



بردن نام علی جرم شد، اکبر حاکی ست

نه فقط سیره مانند علی داشت حسین

جرمش این بود: سه فرزند علی داشت، حسین

همه عمر سر سفره دنیا کم خورد

نان به ایتم زمان داد و خودش هی غم خورد

رخت بر بست علی، نظم جهان بر هم خورد

در شب قدر، علی ضربتی از ملجم خورد

که از آن ضربه، ستون های زمین لرزیدند

روی کعبه، همه این بار ترک را دیدند

ص: 103

آه! پاشیدن خون بر دل محراب از سر

آه! لب های علی خشک شد و چشمش تر

آه! زینب سر بالین و علی در بستر

آه! وقتش شده تا بسته شود این دفتر



چیزی اندازه این صحنه جگرسوز نبود

باز هم شکر خدا، فاطمه آن روز نبود!

ص: 104

نقطه پرگار

کسی نیامده او را علی جواب کند

علی به سمت گدایان، خودش شتاب کند

کسی که روی علی ذره ای حساب کند

به آسمان رود و کار آفتاب کند

علی فقط که علی نیست: چارده نور است

از او جداشدن، از هفت پشت ما دور است!

برای دایره شاعرانِ بی تکرار

شده ست خطبه بی نقطه، نقطه پرگار

در اولین خم زلفش اسیر شد عطار

هزار شاعر مضمون سرا، هزاران بار



خیال وصف علی را قلم به دست شدند
شراب عشق علی را نخورده مست شدند
علی علی ست و زهرا شناسنامه اوست
شروع او حسن است و حسین ادامه اوست
صفات خاص ملائک، صفات عامه اوست
من از خودم که نمی گویم: این چکامه اوست
برای او و خدا، دل شریک قائل نیست
«میان عاشق و معشوق، هیچ حائل نیست»⁽¹⁾

ص: 105

1- .بیتی از حافظ شیرازی.

که گفته روی زمین قرن هاست گم شده ایم؟

نه! ما مجاور کوی صدودهم شده ایم

مسافر نجف و کربلا و قم شده ایم



مُبْلَغ جریان غدیر خم شده ایم
غدیر از نظر شیعه عیدالاعیاد است
خدا ولایت خود را به شیعیان داده ست
به هر که عاشق او شد، اسیر می گویند
به دست های علی، دستگیر می گویند
و اهل عرش، علی را امیر می گویند
هنوز جن و ملک، از غدیر می گویند
جماعت این دوسه خط را ولی نمی فهمند
که چیزی از درجات علی نمی فهمند
علی که بود؟ نه می دانم و نه می دانی!
محبّ او چه عرب باشد و چه ایرانی
چه آشکار سلامش کند، چه پنهانی
چه در سلامت کامل، چه در پریشانی
جواب می شنود از علی: «سَلَامٌ عَلَیْكَ»



اگر مرید مرامش شدی، بگو: «لیک!»

ص: 106

به پاست تیر و علی روی پاست وقت نماز

نماز اوست زکات و گداست غرق نیاز

دهان کعبه از این کارهای او شده باز

که در نهایت ایجاز می کند اعجاز!

به جز علی، که هر انگشت او هنرمند است؟!

برای او در خیبر به تار مو بند است

اگر که دشمن او تیغ را غلاف کند

علی که جنگ ندارد، چرا مصاف کند؟!

عمر چقدر به ایمانش اعتراف کند؟!

رواست کعبه نجف را اگر طواف کند!

کجا شبیه به نهج البلاغه آمده است؟!

کتاب های جهان را کسی ورق زده است؟!



ستاره ای ست برای خودش ابوریحان

ولی کنار علی می شود ابو حیران!

که گفته نام علی نیست داخل قرآن؟!

هزار بار بخوان از شروع تا پایان

قسم به نقطهٔ زیرینِ بَاءِ «بِسْمِ اللَّهِ»

علی ست معنی قرآن، سخن کنم کوتاه

ص: 107

ستاره روزنی از وصلهٔ عبای علی ست

روایت است سماوات زیر پای علی ست

به عرش رفته محمد، پیِ خدای علی ست

به نقل قول، صدای خدا صدای علی ست

قرار شعر بر این شد سخن شود کوتاه

چه «یا علی» بنویسم، چه «فی امانِ الله»!

ص: 108



کتابنامه

1. قرآن کریم.
2. ابن مشهدی، محمد بن جعفر مشهدی حائری، المزار الکبیر، به تحقیق و تصحیح جواد قیومی اصفهانی، چ 1، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1419ق.
3. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، به تحقیق و تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، ج 1، چ 1، تبریز: بنی هاشمی، 1381ق.
4. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، امالی الصدوق، چ 6، تهران: کتابچی، 1376ش.
5. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج 1، چ 4، تهران: دار الکتب الإسلامیه، 1407ق.
6. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجمعه لدُرر اخبار الائمه الاطهار، ج 98، چ 2، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1403ق.
7. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس هلالی، به تحقیق و تصحیح محمد انصاری زنجانی خوئینی، ج 2، چ 1، قم: الهادی، 1405ق.



مسابقه فرهنگی تفسیر آه

توضیحات شرکت در مسابقه

* به رو شهای زیر م ی‌توانید در مسابقه فرهنگی این کتاب شرکت کنید و از هدایای متبرک حرم مطهر رضوی بهر همنند شوید:

1. گرفتن عکس سلفی با کتاب در فضای عمومی.

2. فیل مبرداری از خودتان در حال معرفی کتاب در مساجد، مدارس، نماز جمع و جمع اقوام و آشنایان، با زمان حداکثر 100 ثانیه و فرمت mp4.

3. ضبط خوانش بخشی از کتاب با صدای خودتان یا تولید پادکست از متن کتاب، با زمان حداکثر 100 ثانیه و فرمت mp3. نشانی ارسال آثار:

<https://tv.razavi.ir/plus/@mosabeghat>

آخرین مهلت شرکت در مسابقه، یک ماه پس از دریافت کتاب است.

تذکر: پیشنهادها و انتقادهای خود را در پیامکی جداگانه به سامانه پیامکی 3000802222 ارسال کنید.

ص: 110

تصویر



نظرسنجی کتاب تفسیر آه



تفسیر آه / ۱۱۱

رتبه	موضوع	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد
۱	میزان رضایت از جذابیت ظاهری (طرح جلد، اندازه و...)					
۲	میزان شیوایی مطالب					
۳	قابلیت فهم مطالب					
۴	میزان جذابیت و تازگی موضوع و مطالب					
۵	میزان تأثیرگذاری و مفید بودن مطالب					
۶	میزان تناسب محتوا با نیاز شما					
۷	میزان تناسب پرسش‌ها با موضوع					
۸	میزان رضایت کلی					
پیشنهادها و انتقاداتها: -----						

ص: 111

تصویر



لبه کاغذ را پس از برش، تازه و بچسبانید

پست جواب قبول



فرستنده:

.....

.....

کدپستی:

از این قسمت تا شود

هزینه پستی بر اساس قرارداد شماره ۲۵۱ - ۹۱۷۳۴ پرداخت شده است.

طرف قرارداد: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

صندوق پستی: ۳۵۱ - ۹۱۷۳۵

